

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، شماره ۲۳ (پیاپی ۲۰) بهار ۸۷

نقد و تحلیل مقدمه کتابهای بلاغی (فصاحت کلمه)* (علمی - پژوهشی)

دکتر حسین آقا حسینی

دانشیار دانشگاه اصفهان

دکتر سیدعلی اصغر میرباقری فرد

دانشیار دانشگاه اصفهان

چکیده

در کتابهای بلاغی فارسی به پیروی از کتابهای بلاغت عربی، مقدمه‌ای با عنوان فصاحت و بلاغت آمده است که مبرا بودن کلمه و کلام را از عیوبی که ذکر کرده‌اند دلیل فصیح و بلیغ بودن آن شمرده‌اند. عیوب کلمه از نظر آنان چهارتاست: ۱- تنافر حروف ۲- غرابت استعمال ۳- مخالفت قیاس ۴- کراهت در سمع. اما آنچه در این کتابها آمده اولاً پیروی از بلاغت عربی است و بسیاری از مباحث و شواهد آن در زبان فارسی کاربردی ندارد. ثانیاً مثالها و شواهد اندک و ناقص است و نمی‌توان آن را به عنوان معیاری دقیق و مشخص برای بررسی عیوب کلمه به شمار آورد. ثالثاً مباحث مهمتری در این زمینه در زبان دیده می‌شود که بدان توجهی نشده است.

واژگان کلیدی: ۱- فصاحت ۲- بلاغت ۳- تنافر حروف ۴- غرابت استعمال ۵- مخالفت قیاس ۶- کراهت در سمع

مقدمه

علوم بلاغی و بررسی قواعد و قوانین آن برای کشف و بیان فصاحت و بلاغت کلام است. در کتابهایی که از گذشته تا کنون درباره بلاغت فارسی و عربی به رشته تحریر درآمده چنین مرسوم بوده است که در اغلب آنها پیش از طرح مباحث اصلی بدیع، معانی و بیان مقدمه‌ای تحت عنوان «فصاحت و بلاغت» بیان شود. غرض از این مقدمه هموار ساختن راه ورود به مباحث اصلی و تخصصی و آماده سازی ذهن مخاطب برای طرح آن است.

* تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۶/۱۰/۲

* تاریخ ارسال مقاله: ۸۵/۹/۱

محتوای این مقدمات و چگونگی طرح و شیوه بیان آن با یکدیگر شباهت فراوان دارد و تفاوت آن بسیار اندک است. کاملاً روشن است که بیشتر این مؤلفان، مطالب خویش را از یکدیگر اقتباس کرده‌اند. این تقلید و تکرار به اندازه ای است که گاهی الفاظ و عبارات و بسیاری از شواهد هم یکسان و همانند است.

در این مقدمات ابتدا به تعریف فصاحت پرداخته و آن را در سه مبحث فصاحت کلمه، فصاحت کلام و فصاحت متکلم تقسیم کرده‌اند. سپس در شرح و بیان فصاحت کلمه به عنوان اولین مبحث موضوع بلاغت چنین گفته‌اند که هر گاه کلمه‌ای از چهار عیب به دور باشد آن را کلمه فصیح گویند. از نظر آنان این چهار عیب چنین است: «تنافر حروف، غرابت استعمال، مخالفت قیاس و کراهت در سمع». پس از آن هر یک از این عیوب را تعریف کرده و شاهد مثالهایی برای آن ذکر کرده‌اند. درباره فصاحت کلام نیز به همین شیوه به شرح و تفسیر پرداخته و گفته‌اند هر گاه کلام از شش عیب به دور باشد آن را «کلام فصیح» گویند. این عیوب عبارت است از: «تنافر کلمات، ضعف تألیف، تعقید لفظی، تعقید معنوی، تابع اضافات و کثرت تکرار». پس از بیان عیوب کلمه و کلام، فصاحت متکلم را نیز به فصاحت کلمه و کلام مشروط کرده و به اختصار درباره آن سخن گفته‌اند.

بلاغت را نیز در دو بخش کلام بلیغ و متکلم بلیغ منحصر کرده و مختصر مطالبی درباره آن بیان کرده‌اند.

این مطالب چنانکه ذکر شد، مدخل و راه ورود به مباحث اساسی علوم بلاغی است و در واقع، کلید ورود به کاخ بلاغت به شمار می‌رود. اما نکته مهم این است که آیا این کلید، می‌تواند برای ورود به جایگاه اصلی این فنون راهگشا و مفید باشد. آیا می‌توان با دیده تأمل در آن نگرست و آن را در بوته نقد و بررسی قرار داد؟ به نظر می‌رسد برای رسیدن به این هدف باید پاسخ مناسبی برای پرسشهای زیر یافت:

۱- آیا آنچه با عنوان فصاحت و بلاغت با شیوه‌ای خاص در آغاز کتابهای بلاغی آمده است می‌تواند برای رسیدن به علوم بلاغی راهگشا و کارساز باشد و ذهن خواننده را برای درک بهتر و فهم مطالب اصلی آماده سازد؟ آیا اساساً این مطالب با مباحث مهم و اساسی

بلاغت پیوند استوار و محکمی دارد و اگر از کتابهای بلاغی حذف شود، خدشه‌ای به اصل موضوع وارد می‌کند؟

۲- آیا این مطالب به تنهایی می‌تواند زمینه‌ساز آشنایی با فصاحت و بلاغت باشد یا برای رسیدن به این هدف، طرح مباحث دیگری در این زمینه ضروری است؟

۳- اگر طرح این مباحث ضروری است آیا شکل و شیوه بیان آن به همین گونه نیز مناسب است؟

۴- اگر در این شیوه کاستی‌هایی به چشم می‌خورد و به تنهایی راهگشا نیست، چگونه می‌توان شیوه کاملتری را مطرح کرد؟

۵- آیا شواهد امثال تکراری می‌تواند این موضوع را بخوبی تبیین کند و آیا این شواهد تکراری برای روشنگری کافی است؟

۶- نکته آخر این است که آیا بلاغت آراستن کلام است یا پیراستن یا هر دو ممکن است کلام را رسا و بلیغ سازد. پاسخ به این پرسش مشخص می‌کند که آیا آنچه در این مقدمات آمده و جنبه سلیبی دارد و به تعبیری پیراستن کلام است، ضرورت دارد یا نه.

تأمل در هر یک از این پرسشها می‌تواند نکته‌هایی را روشن کند که هم برای آشنایی بیشتر و درک بهتر مباحث بلاغی سودمند باشد و هم کاربرد آن را در زبان امروزی آسانتر کند. نقد و بررسی هر یک از این مطالب و تحلیل و تبیین آن نیازمند شرح و تفصیل بسیار است. به همین سبب در این مقاله فقط مبحث «فصاحت کلمه» در بوته نقد و تحلیل قرار می‌گیرد و دیگر مباحث فصاحت و بلاغت در مقالات دیگری بررسی خواهد شد.

چنانکه گذشت در موضوع «فصاحت کلمه» چهار عیب مطرح شده است که اگر کلمه‌ای از این عیوب مبرا باشد کلمه را فصیح گویند. این عیوب را بدین ترتیب می‌توان بررسی کرد:

۱- تنافر حروف

یکی از عیوب چهارگانه‌ای که در کتابهای بلاغی مخل فصاحت کلمه به شمار آمده «تنافر حروف» است. در تعریف این عیب چنین گفته‌اند که هر گاه در یک کلمه، حروف به گونه‌ای کنار هم قرار گیرد و ترکیب آن به گونه‌ای باشد که هنگام ادای آن کلمه، ثقلت و سنگینی پدید آید و تلفظ آن دشوار گردد، آن کلمه عیب تنافر حروف دارد

(تفتازانی، ۱۴۰۴: ۱۷). به دنبال این تعریف، مثالهایی نیز در این گونه کتابها آمده که مشهورترین آنها کلمه «العهخع» است. تفتازانی (ص ۱۷) در این باره می گوید: «فی قول الاعرابی سئل عن ناقته ترکتها ترعی العهخع». همایی (ص ۲۵) نیز مانند بسیاری دیگر از بلاغیون همین مثال را ذکر کرده و درباره صورتهای مختلف ضبط این کلمه مطالبی را از فرهنگها و کتابهای گوناگون عربی ذکر کرده است. به جز این مثال، که مشهورترین مثالها در این باره است، مثالهای دیگری در کتابهای بلاغی فارسی و عربی آمده است مانند «البعاق» و «النقاح» (دیباچی، ۱۳۷۶: ۴)، الطش (رجایی، ۱۳۷۲: ۳).

در آثار بلاغی فارسی دو مثال از همه مشهورتر است: یکی کلمه «پنهانست» و دیگری کلمه «بیایدت» در بیتهای زیر از مولوی و فردوسی:

دو دهان داریم گویا همچونی یک دهان پنهانست در لبهای وی

(رجایی، ۱۳۷۲: ۴)

ستودن نداند کس او را چو هست میان بندگی را بیایدت بست

(علوی مقدم، ۱۳۷۶، ۴)

مهمترین دلایلی که برای پدید آمدن تنافر حروف در برخی از این کتابها بیان شده نزدیک بودن مخارج حروف در کلماتی مثل «العهخع» است. به گفته آنان چون همه حروف این کلمه از حروف حلقی است، تلفظ آن را دشوار کرده است. در کلمه‌ای همچون «بیایدت» نیز سکون دو حرف قریب‌المخرج زمینه ساز سنگینی گفتار شده است. گاهی نیز دور بودن مخارج حروف را علت دشواری تلفظ و در نتیجه باعث «تنافر حروف» دانسته‌اند؛ مثلاً واژه «مستشزرات» در بیت زیر از امرؤالقیس

غدائره مستشزرات الی العلی تضل العقاص فی مثنی و مرسل

(تفتازانی ص ۱۷؛ مختصر، ص ۷)

(این بیت در معالم البلاغه (ص ۴) و جواهر البلاغه (ص ۸) نیز آمده است). با اینکه درباره علل و چگونگی پدید آمدن تنافر حروف در کلمه در برخی از کتابهای بلاغی مطالبی آمده است (الخفاجی، ص ۴۰؛ دیباچی، ص ۵؛ الهاشمی، ص ۴۱) در این باره سخن صریح و روشنی که معیارهای تنافر حروف را مشخص کند، پدید نیست. مهمترین معیاری که بدین منظور در این آثار می توان یافت، «ذوق سلیم» است.

بر اساس این دیدگاه هر گاه تلفظ کلمه‌ای با معیار ذوق سلیم دشوار باشد، یعنی ذوق سلیم تلفظ کلمه را دشوار بداند، آن کلمه عیب «تنافر حروف» دارد؛ چه این دشواری به دلیل نزدیکی مخارج حروف پدید آید چه به دلیل دوری آن. بر اساس این دیدگاه ممکن است واژه‌هایی بتوان یافت که محل ادای حروف آن به هم نزدیک یا از همدیگر دور باشد اما ذوق سلیم ادای آنها را دشوار نداند و تنافری در آن نتوان یافت؛ مانند جیش یا شجر (کرانه‌ها، ص ۶۸ و ۶۹). البته تنافر حروف در برخی کتابها به دو دسته خفیفه و شدیدیه تقسیم شده است (رجایی، ص ۴، نوشین، ص ۱۸).

نقد و بررسی تنافر حروف

چنانکه ملاحظه شد، مبحث «تنافر حروف» بر محور شواهد مطرح شده است. این شواهد را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف - شواهد عربی: در این بخش به مثالهایی استناد شده است که نه تنها در زبان فارسی هیچ گونه کاربردی ندارد، بلکه در زبان عربی نیز هیچ گاه به طور عام و گسترده به کار گرفته نشده و از جمله کلمات نادر و کمیابی است که حتی در این زبان به دست فراموشی سپرده شده است. البته چنین واژه‌هایی ممکن است در بلاغت عربی برای نقد و نظر جایی داشته باشد اما به یقین در مباحث بلاغی فارسی هیچ جایگاهی ندارد. یادآوری این نکته لازم است که در بسیاری از موضوعات بلاغی فارسی برای تبیین و شرح آن از مثالهای عربی بارها استفاده شده است؛ زیرا پایه و اساس علوم بلاغی در زبان فارسی کتابهایی است که به دست دانشمندان ایرانی یا عرب به زبان عربی تألیف شده است اما در این موضوع یعنی تنافر حروف تنها شواهدی می‌تواند در شرح و بیان آن کاربرد داشته باشد که در زبان فارسی رایج باشد؛ حال چه این کلمات فارسی باشد یا از واژه‌های دخیل به شمار آید.

ب - شواهد فارسی: درباره شواهد فارسی که در کتابهای بلاغی بدان استناد شده است باید به چند نکته توجه کرد:

نخست اینکه چنانکه اشاره شد، قریب یا بعید بودن مخارج حروف را در کتابهای بلاغی سبب پدید آمدن تنافر حروف دانسته‌اند اما بررسی شواهد نشان می‌دهد که این مطلب در زبان فارسی نقش مهمی ندارد؛ زیرا در واژه‌هایی مثل «بیایدت» یا «پنهانست»، آنچه سبب دشواری تلفظ است، قریب و بعید بودن مخارج حروف نیست بلکه حذف حرکت یک

حرف به ضرورت وزن شعر این دشواری را پدید آورده است. در «بیایدت» حذف حرکت «د» و در «پنهانست» حذف حرکت «ن»؛ در حالی که اگر این کلمات در نثر به کار رود یا به ضرورت وزن ساکن نشود، تلفظ طبیعی خویش را حفظ می‌کند و هیچ مشکلی در این راه پدید نمی‌آید. دیگر اینکه دو حرف ساکن قریب‌المخرج مانند «د» و «ت» معمولاً هنگام تلفظ درهم ادغام می‌شود و سنگینی آن از میان می‌رود. نکته دیگر این که این کلمات را اغلب در شعر سبک خراسانی می‌توان دید و از آن پس متروک شده است؛ همچنانکه «ن» ساکن در کلمه‌ای مانند «پنهانست» دزدیده تلفظ می‌شود و اشکالی در گفتن پدید نمی‌آورد. از آنچه گفته شد می‌توان به این نکته نیز دست یافت که معیار ذوق سلیم، که برای سنجش «تنافر حروف» بیان کرده‌اند، معیار دقیق و روشنی نیست؛ زیرا آسانی یا دشواری ادای این کلمات به چگونگی تلفظ آن بستگی دارد و با اندکی تغییر در چگونگی ادای آن می‌توان به سادگی آن را بر زبان آورد بدون اینکه هیچ مانعی در راه آن پدید آید. بنابراین می‌توان گفت در زبان فارسی، عیب «تنافر حروف» جایگاه خاصی ندارد و براحتی می‌توان از طرح آن چشم پوشید.

۲- غرابت استعمال

یکی دیگر از عیوب کلمه که در کتابهای بلاغی محلّ فصاحت به شمار آمده «غرابت استعمال» است. تفتازانی (ص ۱۸) در این باره می‌گوید: «کون الکلمه وحشیة غیر ظاهر المعنی و لامأنوسة الاستعمال فمنه ما یحتاج فی معرفته الی ان ینفر و یبحث عنه فی کتب اللغة المبسوطه «کتکأ کأتم و افرنقعوا» فی قول عیسی بن عمر النحوی... و منهم ما یحتاج الی ان یخرج له وجه البعید نحو مسرّج فی قول العجاج

و مقلّة و حاجبا مزججا و فاحماً و مرسنا مسرّجا

این تعریفها و مثالها در بسیاری از کتابهای بلاغی فارسی در محبث «غرابت استعمال» آمده است (رجایی، ص ۷-۵، همایی، ص ۲۶). بجز آن، مثالهای دیگری از واژگان فارسی در آثار بلاغی آمده که علاوه بر اینکه اغلب تکراری و تقلیدی است، تعداد این کلمات اندک و ناچیز است. واژه‌هایی مانند چشم‌ماغیل، آزنداک، فرناس، نعینقا، عشیقا، تخجّم از این نوع است.

به طور کلی غرابت کلمات را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: اول اینکه گاهی این واژه‌ها از کلمات مشترک است؛ یعنی کلماتی که بیش از یک معنی وضعی دارد و غرابت آن به سبب نبودن قرینه معین است مانند مسرّج در بیت یادشده. دیگر واژه‌هایی که معنی آن برای همگان شناخته شده نیست و برای روشن شدن معنا باید از لغتنامه‌ها و فرهنگها کمک گرفت به گونه‌ای که حتی اگر واژه‌ای دخیل در زبان اصلی معنی روشن و معینی داشته باشد اما در زبان فارسی برای فهم نیازمند کتابهای لغت شود، دارای عیب غرابت استعمال است.

نقد و بررسی غرابت استعمال

در پدید آمدن غرابت استعمال چند عامل نقش دارد که بدون در نظر گرفتن آن نمی‌توان در این باره اظهار نظر کرد: ۱- زمان ۲- مکان ۳- مخاطب. اگر به این سه عامل توجه شود می‌توان چنین گفت که غرابت استعمال موضوعی نسبی است. بنابراین نمی‌توان برای شناخت آن معیاری روشن و قطعی به دست داد که در هر زمان و مکان و برای هر مخاطبی کاربرد داشته باشد. این موضوع نیازمند توضیح بیشتری است.

الف - زمان

یکی از معیارهای مشخص شدن غرابت استعمال را باید زمان پدید آمدن هر اثر ادبی یا سرودن هر شعر دانست؛ زیرا ممکن است آنچه به عنوان نمونه‌ها و شواهد این عیب امروز در کتابهای بلاغی مطرح می‌شود در روزگار شاعر یا نویسنده برای مردم همعصر و همزمان او واژه‌ای روشن و رایج بوده و برای مخاطبان هیچ غرابتی نداشته است. چون هر واژه‌ای در هر زمان و مکان بر اساس اوضاع خاص و نیاز به آن زاده می‌شود و روزگاری به حیات خویش ادامه می‌دهد و پس از برطرف شدن موقعیت و رفع نیاز به دلایل گوناگون از رونق می‌افتد و به مرور زمان به دست فراموشی و مرگ سپرده می‌شود. واژه‌های فراوانی از این گونه می‌توان یافت که فقط در لابه لای متون و لغت‌نامه‌ها نامی از آنها دیده می‌شود. واژه‌هایی چون «برگستوان»، «بلالک» و صدها واژه دیگر که روزگاری رونق و کاربرد فراوان داشته است امروز به سبب بی‌نیازی به آن جز در متون کهن نامی از آنها نمی‌توان یافت. بنابراین اگر چه این واژگان امروز برای ما غریب می‌نماید، روزگاری که شاعر آن را به کار برده هیچ غرابتی نداشته و برای اهل زبان کاملاً آشنا بوده و به کار بردن آن عیب به شمار نمی‌آمده است.

ب - مکان

ممکن است واژه‌ای برای مردم یک شهر یا سرزمین آشنا و مأنوس باشد و کاربرد آن در شعر یا نثر برای اهل آن سرزمین هیچ غرابتی نداشته باشد؛ اما همین واژه برای مردم دیگر شهرها و مناطق، غریب و نامأنوس به شمار آید؛ مثلاً گاهی ممکن است شاعری در سرزمین خراسان واژه‌ای را به کار برده است که همه مردم آن سرزمین آن را می‌شناخته‌اند و رواج عام داشته است اما در نواحی و شهرهای دیگر، مفهوم و معنی آن برای مخاطبان روشن نبوده است. امروز نیز در شعر و نثر شاعران و نویسندگان جدید این پدیده کاملاً رواج دارد و هر یک، واژه‌های خاص شهر و دیار خویش را فراوان به کار می‌برند. آیا می‌توان گفت وجود چنین واژه‌هایی در آثار نظم و نثر قدیم و جدید، عیب غرابت استعمال دارد؟ اگر چنین باشد باید بسیاری از واژه‌های دیوان شاعران و نویسندگان روزگاران گذشته و معاصر را از این عیب مبرا ندانیم و آن را به همه آنان نسبت دهیم. واژه‌هایی که در آثار مشهورترین شاعران و نویسندگان ادب فارسی در خراسان و فارس و عراق عجم می‌توان یافت.

ج - مخاطب

مخاطب را باید یکی از معیارهای مهم و اساسی به منظور تشخیص غرابت یا آشنایی با واژه‌ها دانست. به یقین میزان آشنایی مخاطبان با زبان رایج و واژه‌های هر زبان یکسان نیست. این عامل در تعیین میزان آشنایی یا بیگانگی با واژه‌ها بسیار مؤثر است. ممکن است واژه‌ای برای دانشجویان یک رشته تخصصی آشنا باشد اما دیگران به سبب تعریف خاص و معنی اصطلاحی با آن بیگانه باشند و این گونه کلمات به طور طبیعی برای غیر اهل فن غریب جلوه کند. از سوی دیگر ممکن است واژه‌ای در یک معنی کاربرد عام داشته باشد و برای اهل زبان نامأنوس ننماید اما وقتی همین واژه به عنوان یک اصطلاح با تعریفی خاص در علم یا فنی به کار رود برای غیر اهل آن فن ناآشنا و غریب به نظر برسد؛ مثلاً واژه «شتاب» و «نیرو» برای فارسی‌زبانان واژه‌هایی پر کاربرد و آشناست اما وقتی این دو واژه در علم فیزیک به عنوان دو اصطلاح با تعریف معین به کار می‌رود برای مخاطبانی که با فیزیک آشنایی ندارند غریب و نامأنوس است و فهم آن نیازمند آشنایی با تعریف آن در علم فیزیک است. این قاعده در باره بسیاری از واژه‌های تخصصی در علوم مختلف صادق است.

در این مبحث باید به دسته دیگری از واژه‌ها به نام واژه‌های دخیل نیز توجه کرد. واژه‌های دخیل اصطلاحاً به واژه‌هایی گفته می‌شود که از یک زبان وارد زبان دیگر می‌شود و رواج می‌یابد؛ چنانکه واژه‌های بسیاری از زبانهای سریانی، عبری، ترکی، عربی و غربی به زبان فارسی راه یافته است و در نوشته‌ها و گفته‌ها کم و بیش به کار می‌رود. این دسته از کلمات را می‌توان به دو دسته عام و خاص تقسیم کرد. واژه‌هایی مانند تلویزیون، تلفن، کامپیوتر و امثال آن که کاربرد عام دارد و همگان از آن استفاده می‌کنند. این واژگان از «عیب غرابت» مبراست. همچنین واژه‌هایی نیز هست که در علوم و فنون مختلف کاربرد تخصصی دارد مانند علم پزشکی و مهندسی که چنان که گذشت ممکن است برای عموم اهل زبان نامأنوس باشد اما برای اهل فن کاملاً آشناست و غرابتی در آن دیده نمی‌شود. براساس آنچه گذشت می‌توان گفت که نسبی بودن در غرابت استعمال، آشکار و روشن است و هیچ‌گاه نمی‌توان به طور قطعی واژه‌ای را دارای غرابت دانست.

۳- مخالفت قیاس

هرگاه کلمه‌ای برخلاف قواعد دستور زبان به کار رود و از قوانین صرفی خارج باشد آن را دارای عیب «مخالفت قیاس» می‌دانند. در کتابهای بلاغی فارسی شواهدی از زبان عربی آمده است که در فارسی هیچ کاربردی ندارد (رجائی، ص ۸، همایی، ص ۲۹) و این خود جای نقد و بررسی دارد. بجز آن مثالهایی از زبان فارسی آمده است که از مهمترین آنها می‌توان به واژه‌های «می چهچهد»، «بشندی» و «سخون» در بیتهای زیر اشاره کرد:

غنچه می چهچهد چو بلبل مست گر ببیند رخ تو در گلشن

گریزان به بالا چرا بر شدی چو آواز شیر ژیان بشندی

بودنی بود و می بیار کنون رطل پر کن مگوی بیش سخون

(رجائی، ص ۸)

همچنین کلمه «نمید» را نیز از جمله مصادیق مخالفت قیاس دانسته‌اند:

ای جوانمرد نکته‌ای بشنو از عطای خدا نمید مشو

(آهنی، ص ۴)

اژدها یک لقمه کرد آن گیج را سهل باشد خون خوری حجیج را

نکته دیگر اینکه برخی از این شواهد در کتابهای بلاغی برخلاف قواعد صرفی و دستوری به کار نرفته بلکه آشنایی شاعر با صورتهای پیشین واژه سبب بهره‌مندی از آن شده است؛ چنانکه کلمه سخن در اصل Saxovan (سَخُون) بوده و به مرور زمان به سخون و سپس سَخُن و سرانجام سَخَن تبدیل شده است. بنابراین چنین کلماتی را نباید در زمره مخالفت قیاس دانست و آن را محل فصاحت به شمار آورد. علاوه بر آن ممکن است این واژه در سرزمین سکونت شاعر به همین گونه تلفظ می‌شده است. در چنین حالتی نه تنها کلمه مخالفت قیاس ندارد بلکه عین فصاحت است. در بیت زیر نیز «آشنا» به جای «شنا» در صورت پیشین خود به کار رفته است.

گفت دانی آشنا کردن بگو **گفت نی، ای خوش جواب خوبرو**
(مثنوی)

در این مبحث باید به نکته مهمتری اشاره کرد که می‌تواند مصداق‌هایی برای مخالفت قیاس باشد اما در کتابهای بلاغی به آن اشاره نشده و طرح آن در گذشته ضروری به نظر نرسیده است در حالی که امروز بحث و بررسی آن برای پیشبرد ادب فارسی در نگارش و نثر نویسی لازم به نظر می‌رسد. در زبان فارسی امروز، چه در گفتگو یا نوشتار واژه‌هایی به کار می‌رود که برخلاف قیاس و قواعد دستور زبان فارسی به کار گرفته می‌شود و به فصاحت و بلاغت آسیب می‌رساند؛ از جمله می‌توان به واژه‌هایی از فارسی اصیل اشاره کرد که به روش کلمات عربی تنوین داده می‌شود؛ مانند زبانا، جانا، ناچاراً، خانوادتا و امثال آن. از این نامطلوبتر واژه‌هایی است که از زبان اروپایی وارد زبان فارسی شده و تنوین گرفته است؛ واژه‌هایی مانند تلفناً و تلگرافاً که اینها را نیز باید مصداق واقعی مخالفت قیاس دانست و آن را محل فصاحت شمرد.

نکته دیگر اینکه گاهی کلمات اصیل فارسی با نشانه‌های جمع عربی، جمع بسته می‌شود؛ مانند پیشنهادات، سفارشات، فرمایشات. همچنین گاهی اسم مصدرهایی برخلاف قیاس ساخته می‌شود؛ مانند گرمایش و سرمایش که تعداد این واژه‌ها هر روز بیشتر می‌شود و این نوع کاربرد می‌تواند به سره کردن زبان فارسی آسیب برساند.

در اینجا یادآوری این نکته ضروری است که اگر شاعری به ضرورت وزن یا قافیه در کلمه‌ای تغییری جزئی ایجاد کند و مثلاً آن را مخفف سازد، موضوعی که استثنا بودن آن بر همگان روشن است در زبان نیز تداول پیدا نمی‌کند و رواج نمی‌یابد و قاعده‌ای ناموزون را در زبان بنا نمی‌نهد در حالی که شواهد یادشده (تنوین دار کردن کلمات فارسی و جمع با «ات») که با دستور زبان فارسی سازگاری ندارد، چون کاربرد عام پیدا می‌کند و ظاهراً شکل طبیعی به خود می‌گیرد، می‌تواند به اصل زبان و قواعد آن زیان برساند. بنابراین به نظر می‌رسد در کتابهای بلاغی به جای بحثهای تکراری و تقلیدی و استفاده از مثالهای نادر و بی‌کاربرد به چنین مطالبی توجه کرد و مباحث مختلف را متناسب با مقتضیات زبان و زمان برای کاربردی ساختن موضوع فصاحت و بلاغت مطرح کرد.

درباره مصدرهای جعلی که گاهی در متون ادب فارسی بویژه در شعر گذشتگان دیده می‌شود نیز باید این نکته را یادآوری کرد که با توجه به کاربرد آن توسط بزرگان ادب فارسی و سابقه آن در متون قدیم و نیاز زبان به سهولت و آهسته سازی می‌توان آن را از زمره عیوب ندانست و کاربرد این مصادر را با توجه به وسعت و گسترش آن نیاز زبان به شمار آورد. البته این نکته‌ای است که صاحب‌نظران باید دیدگاه خویش را درباره آن بیان کنند.

۴- کراهت در سمع

آخرین عیبی که در کتابهای بلاغی به عنوان مخل فصاحت کلمه از آن یاد کرده‌اند، کراهت در سمع است. از نظر آنان وقتی واژه‌ای در گوش ناخوشایند به نظر برسد، عیب کلمه به شمار می‌آید. ناخوشایندی در گوش تنها معیاری است که در کتابهای بلاغی برای این عیب برشمرده‌اند اما در این باره معیار دقیق و روشنی به دست نداده‌اند که این کراهت چگونه و در چه حالتی پدید می‌آید. فقط به ذکر مثالهایی در این باره بسنده کرده‌اند که مشهورترین آن «الجرشی» و «نچخذ» در این بیتها است:

مبارک الاسم اغرّ اللقب کریم الجرشی شریف النسب
(تفتازانی، ص ۱۹)

آخر کارام گیرد و نچخذ نیز روشن کند استوار مرد نگهبان
(علوم مقدم، ص ۲۲)

از دیدگاه آنان «جرشی و نچخند» هنگام برخورد با گوش، سبب ناخوشایندی آن و بیزاری جستن از آن است و این همان مطلبی است که آن را «کراحت در سمع» نام نهاده‌اند.

نقد و بررسی کراحت در سمع

اگر چه در کتابهای بلاغی درباره معیارهای کراحت در سمع به طور مشخص و دقیق سخن نگفته‌اند و از علت و دلایل پدید آمدن آن مطالب روشن و صریحی نمی‌توان به دست آورد، اشارات و مثالهایی که در این باره آمده نشان‌دهنده این است که منظور آنان از کراحت در سمع، صرفاً کراحت لفظی است؛ یعنی ترکیب صامتها و مصوتها به گونه‌ای است که وقتی به گوش می‌رسد، احساس ناخوشایندی به شنونده دست می‌دهد.

اگر این فرض را بپذیریم این سؤال پیش می‌آید که آیا واقعاً ترکیب صامتها و مصوتها و پدید آمدن یک واژه می‌تواند بدون در نظر گرفتن معنی آن بر گوش یا ذهن اثر مثبت یا منفی بگذارد و احساس خاصی به انسان دست دهد. بررسی ابعاد مختلف صامتها و مصوتها از جمله ارتفاع و زنگ آن بخوبی نشان می‌دهد که صدای الفاظ بدون توجه به معنی آن بر ذهن انسان تأثیر گذار است (خانلری، ۱۳۵۴: ۲۶). این تأثیر هم می‌تواند مطلوب باشد هم نامطلوب. البته بررسی دقیق و کامل آن نیازمند مجال دیگری است؛ اما نکته اساسی در کتابهای بلاغی این است که علمای بلاغت فقط به این جنبه منفی بر شنونده بدون توجه به معنی تأکید کرده‌اند که از نظر علمی نیز قابل اثبات است. تأثیر الفاظ بر مخاطبان را بدون در نظر گرفتن معنی می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف - تأثیر مطلوب و خوشایند

ب - تأثیر نامطلوب و ناخوشایند

ج - تأثیر متوسط

در کتابهای بلاغی تنها به تأثیر نامطلوب و ناخوشایند الفاظ آن هم به صورت مبهم اشاره شده و درباره دو دسته دیگر مخصوصاً نوع اول یعنی الفاظی که شنیدن آن گوش‌نواز است سخنی به میان نیاورده‌اند در حالی که یکی از عوامل زیبایی سخن که می‌تواند تأثیر خوشایندی بر مخاطب بگذارد و از عوامل زیبایی سخن پارسی به شمار آید، ترکیب زیبای صامتها و مصوتهاست. شعر حافظ از این دیدگاه در ادب فارسی جایگاه برتری دارد؛ جایگاه خاصی که متأخران و معاصران در فن بدیع با عنوانهای توزیع، تکرار، واج آرایی،

همصدایی و هماوایی اندکی به آن پرداخته‌اند (نجفقلی میرزا، ص ۱۳۳؛ اسفندیارپور، ص ۱۳۳؛ فشارکی، ص ۶۷، شمیسا، ص ۵۸؛ کزازی، ص ۸۳ و...).

بنابر آنچه گفته شد می‌توان به نوع دیگری از کراهت در سمع توجه کرد که در هیچ یک از کتابهای بلاغی به آن اشاره نشده و آن کراهت به سبب توجه به معنی واژه‌هاست. این نوع می‌تواند تأثیر بیشتری بر مخاطبان بگذارد و کاربرد فراوانتری بیابد. بنابراین می‌توان گفت کراهت در سمع دو گونه است: اول کراهت لفظی که کاربرد آن اندک و نادر است و مثالی که در کتابهای بلاغی آمده است نمی‌تواند مصداقهای درستی برای این موضوع باشد. دوم کراهت معنوی که به نظر می‌رسد کاربرد فراوانتری در سخن بویژه در گفتگو دارد.

کراهت معنوی

کراهت لفظی چنانکه گذشت، تأثیر لفظ بدون معنی بر گوش و ذهن مخاطب است اما گاهی کلماتی در زبان هست که لفظ آن بدون توجه به معنی هیچ گونه اثر نامطلوبی بر ذهن شنونده ایجاد نمی‌کند بلکه آنچه سبب کراهت و ناخوشایندی می‌شود صرفاً مطروف لفظ است نه ظاهر آن. این نوع کراهت دلایل متعددی می‌تواند داشته باشد؛ مثلاً گاهی به سبب تصور نادرست عامه از موجودی به نام «جن» آن را نامبارک می‌پندارند و شنیدن لفظ آن سبب ترس و وحشت می‌شود و اثر روانی منفی در مخاطب به جا می‌گذارد به طوری که معمولاً از ذکر مستقیم نام آن خودداری می‌کنند و به جای آن از ترکیب کنایی «از ما بهتران» استفاده می‌کنند.

نوع دیگری از این کراهت معنایی را در واژه‌هایی می‌توان دید که اصطلاحاً «واژه‌های حرام» نام گرفته است (خانلری، ۱۳۵۴، ج ۱: ۱۳۳). واژه‌های حرام به واژه‌هایی گفته می‌شود که برای محللهایی مانند محل دفع فضولات انسان به کار می‌رود اما به سبب اینکه مخصوصاً در قدیم این مکانها معمولاً غیربهداشتی بوده و ذکر این الفاظ یادآور آن مکان بوده و در نتیجه تأثیر ناخوشایند در ذهن ایجاد می‌کرده است به سبب رعایت ادب و پرهیز از کراهت از ذکر مستقیم آن خودداری می‌کرده‌اند. چون ذکر این واژه‌ها کم کم زشت و ناپسند شمرده می‌شده هرچند سال یک بار جای خود را به واژه دیگری می‌داده است. این تغییر دائمی به سبب کراهت معنوی انجام می‌گرفته است در حالی که ظاهر لفظ هیچ

گونه اثر کراهت آمیزی نداشته است؛ یعنی آنچه زمینه ساز ناخوشایندی بوده مطروف لفظ است نه ظرف آن. یکی از این واژه‌ها که هنوز فارسی زبانان از ذکر آن کراهت می‌ورزند، لفظ مستراح (اسم مکان از استراحت) است. ظاهر این لفظ بدون توجه به معنایی که بعداً برای آن ایجاد شده است، هیچ گونه کراهتی ندارد حتی مصدر آن به عنوان یک واژه پر کاربرد استفاده می‌شود اما اسم مفعول آن به سبب همان بد ذهنی که از مکان دفع فضولات ایجاد کرده است موجب کراهت می‌شود و هنوز هم اگر مردم بناچار آن را به کار ببرند از شنونده عذرخواهی می‌کنند. واژه‌های دیگری مانند «دستشویی» و «توالت» که پس از این کراهت برای این مکان استفاده می‌شود، چنین موقعیتی دارد.

موضوع کراهت معنوی را می‌توان گاهی در نامگذاری به ضد نیز مشاهده کرد؛ مثلاً گاهی بیابان را که محل وحشت و هلاکت به شمار می‌رفت و مردم از آن کراهت داشتند، «مفازه» نامیده‌اند. همچنین عزرائیل را که ستاننده جان است، «بویحیی» گفته‌اند.

به طور کلی تعداد و گونه‌گونگی این گونه واژه‌ها که کراهت معنوی در پی دارد و عوامل فرهنگی، دینی، سیاسی، اخلاقی، اجتماعی، اعتقادی و بهداشتی زمینه ساز آن است و گاهی ذکر آن محل فصاحت است، بسیار بیشتر از مطالبی است که در کتابهای بلاغی با عنوان کراهت در سمع از آن یاد شده است. بنابراین باید برای این موضوع جایگاه ویژه‌ای در نظر گرفت در حالی که تاکنون در بلاغت جایی نداشته است.

خلاصه کلام اینکه باید در موضوع فصاحت و بلاغت، که مقدمه کتابهای بلاغی است، بازنگری کرد و از آنچه با عنوان عیوب کلمه و کلام یاد شده است به دیده نقد نگریست و طرحی نو در انداخت.

نتیجه

درباره آنچه در کتابهای بلاغی با عنوان «عیوب کلمه» ذکر شده است و آن را محل فصاحت کلمه دانسته‌اند، باید به چند نکته توجه کرد:

۱- این مباحث اغلب تحت تأثیر کتابهای بلاغی عربی پدید آمده و برای تبیین فصاحت و بلاغت در زبان عربی مناسبتر است تا زبان فارسی؛ اگرچه برای زبان عربی هم کافی نیست.

- ۲- علمای بلاغت از جنبه سلبی به این مباحث نگریسته و گفته‌اند هر کلمه‌ای که از این عیوب مبرا باشد دارای فصاحت کلمه است اما درباره ویژگیهای ایجابی سخنی به میان نیاورده‌اند در حالی که فصاحت با آراستن کلام بیشتر تحقق می‌یابد تا پیراستن.
- ۳- آنچه با عنوان عیوب کلمه برشمرده‌اند تعریف جامع و مانعی ندارد و معیار مشخصی برای آن به دست نداده‌اند. از این رو نمی‌توان به صورت کاملاً دقیق و علمی این عیوب را شناخت.
- ۴- شواهدی که برای تبیین این عیوب آورده‌اند اولاً تعدادشان معدود و محدود است و نمی‌تواند بیان‌کننده یک قاعده عام و گسترده و رایج در زبان باشد. ثانیاً بیشتر این شواهد عربی است و کمتر با ویژگیهای زبان فارسی متناسب است.
- ۵- عیوب دیگری برای کلمه می‌توان شمرد که در این مقدمات اشاره‌ای به آن نشده است.
- ۶- این تعاریف و معیارها و شواهد در زبان فارسی امروزه کاربرد چندانی ندارد و نمی‌تواند مشکلات زبان فارسی را بر طرف سازد. بنابراین برای برطرف شدن این کمبود در مبحث فصاحت و بلاغت فارسی امروز و برطرف شدن نیازهای زبان، بازنگری و پیشنهاد و ارائه طرحی نو که جامع و مانع باشد ضروری است.

منابع و مأخذ

- ۱- اسفندیارپور، هوشمند. (۱۳۸۳). **عروسان سخن**. تهران: انتشارات فردوسی. چاپ اول.
- ۲- آهنی، غلامحسین. (۱۳۵۷). **معانی و بیان**. تهران: مدرسه عالی ادبیات و زبانهای خارجی.
- ۳- تفتازانی، سعدالدین. (۱۴۰۴). **کتاب المطول**. حاشیه: میرسیدشریف. قم المقدسه: منشورات مکتبه آیه الله العظمی مرعشی.
- ۴- _____ (بی تا). **مختصر المعانی**. قم: مکتبه المصطفوی.
- ۵- حافظ، خواجه شمس الدین محمد. (۱۳۶۲). **دیوان**. به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: کتابفروشی زوار. چاپ چهارم.
- ۶- الخفاجی، ابی محمد عبدالله بن سعید بن سنان. (۱۹۵۳). **سر الفصاحه**. صححه و علق علیه: عبدالمقعال الصعیدی، مصر. مکتبه و مطبعه محمدعلی صبیح و اولاده. بمیدان الازهر.
- ۷- خانلری، پرویز. (۱۳۵۴). **تاریخ زبان فارسی**. ج ۱. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. چاپ ششم.
- ۸- دیباجی، سیدابراهیم. (۱۳۷۶). **بدایه البلاغه**. تهران: انتشارات سمت. چاپ اول.
- ۹- رجائی، محمدخلیل. (۱۳۷۲). **معالم البلاغه**. شیرا: دانشگاه شیراز. چاپ سوم.
- ۱۰- زاهدی، زین الدین جعفر. (۱۳۴۶). **روش گفتار**. مشهد: دانشگاه مشهد.
- ۱۱- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۱). **نگاهی تازه به بدیع**. تهران: انتشارات فردوسی. چاپ چهارم.
- ۱۲- علوی مقدم، محمد و رضا اشرف زاده. (۱۳۷۶). **معانی و بیان**. تهران: انتشارات سمت. چاپ اول.
- ۱۳- فشارکی، محمد. (۱۳۷۹). **نقد بدیع**. تهران: انتشارات سمت. چاپ اول.
- ۱۴- کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۷۳). **بدیع**. تهران: نشر مرکز. چاپ دوم.
- ۱۵- مولوی، جلال الدین. (۱۳۶۳). **مثنوی معنوی**. تصحیح رینولد نیکلسون. به اهتمام - نصرالله پورجوادی. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

- ۱۶- نجفقلی میرزا ملقب به آقا سردار. (۱۳۵۵). **دره نجفی**. تصحیح حسین آهی. تهران: کتابفروشی فروغی.
- ۱۷- الهاشمی، احمد. (بی تا). **جواهر البلاغه**. دار احیاء التراث العربی. الطبعة الثانية.
- ۱۸- همایی، جلال الدین. (۱۳۷۰). **معانی و بیان**. به کوشش ماهدخت بانو همایی. تهران: مؤسسه انتشارات هما. چاپ اول.